



بررسی تطبیقی پیامدهای جنگ در مجموعه داستان «خبرالفداء» و «شهر جنگی»

از سمیره عزام و حبیب احمدزاده

امیر فرهنگ نیا^(*)

مهرگان بختیاری^(**)

تاریخ دریافت: ۲۰۲۵/۶/۱۵

تاریخ پذیرش: ۲۰۲۵/۸/۱۸

چکیده

جنگ، همواره الهام بخش نویسندگان بوده است تا از دل آن، تراژدی‌های دردناکی را به تصویر بکشند. نویسندگان فلسطینی و ایرانی معاصر، سال‌هایی از زندگی خویش را زیر جوخه جنگ گذرانده‌اند و با گوشت و پوست خویش محنت و رنج آن را دیده‌اند. از جمله سمیره عزام نویسنده فلسطینی قرن بیستم و حبیب احمدزاده از نویسندگان قرن بیست و یکم ایران هستند که در داستان‌های کوتاه خویش، مصائب و رنج‌های جنگ را به تصویر کشیده‌اند. این پژوهش بر مبنای مکتب آمریکایی ادبیات تطبیقی و با روش توصیفی - تحلیلی در پی بررسی تطبیقی پیامد جنگ

(*) دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران (نویسنده

مسئول) a_farhangnia@sbu.ac.ir

(**) کارشناس ارشد رشته زبان و ادبیات عربی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران.

در مجموعه داستان کوتاه «خبز الفداء» از سمیره عزام و «شهر جنگی» از حبیب احمدزاده است. به این ترتیب، پس از معرفی دو مجموعه داستان کوتاه، آثار و پیامدهای جنگ در این آثار را بررسی و تطبیق می‌کند. از جمله نتایج پژوهش اینکه سمیره عزام به زندگی بینوایان و قشر ستمدیده‌ای پرداخته است که شکست در جنگ، احساساتی تلخ را در زندگی آنان برجای گذاشته است. در داستان خبزالفداء نگرش نویسنده به انسان از قبیل اعتقاد به کرامت، صفا و گوهر انسانی، رویارویی خیر و شر در متن داستان‌ها و با تأمل بر کنش شخصیت‌ها، بازتاب داده می‌شود و تمرکز نویسنده بر عواطف انسانی اعم از عشق، غربت، فراق و فقر است. در مجموعه داستان «شهر جنگی»، مخاطب با نوعی مطلق گرایی اعم از نیکی و ایثار سربازان خودی در مقابل ذلت و خودخواهی سربازان دشمن مواجه است. نویسنده این موضوع را در بسیاری از موارد در قالب دیالوگ میان شخصیت‌ها به تصویر کشیده است. از جمله شباهت‌های دو مجموعه، اینکه نویسندگان آنها سعی در مذموم انگاشتن جنگ، پیامدها و تبعات منفی آن دارند. عزت و شرافت مبارزان در پایداری بر سر آرمان‌های خود در هر دو مجموعه به وضوح مشهود است و حوادث به گونه‌ای برای خواننده ترسیم می‌شود که گویا خود را در فضای واقعی شرایط جنگ تصور می‌کند، اما در چگونگی روایت و بازتاب علل و پیامد جنگ، بنا به تفاوت در فرهنگ، نژاد و جغرافیا، تفاوت‌هایی وجود دارد.

واژه‌های کلیدی: جنگ، سمیره عزام، حبیب احمدزاده، خبز الفداء، شهر جنگی

۱- مقدمه

همه انسان‌ها با توجه به فطرت انسانی خود، همواره به زندگی هدفمند، تمایل دارند و هنگامی که دچار بحران می‌شوند، هرج و مرج، آرامش را از آنان سلب کرده و ایجاد استرس و اضطراب را میان آنها در پی دارد؛ بنابراین به فلسفه زندگی و مفاهیمی که موجب آرامش آنها می‌شوند، روی می‌آورند و به مرحله‌ای می‌رسند

که تنها هدف وی، رسیدن به یک زندگی آرام و مطلوب است. در طول زندگی بشر و تاریخ چند هزار ساله تمدن بشری، جنگ و درگیری های زیادی میان کشورها رخ داده که این موضوع، نظم و آرامش مردم را برهم زده است. در نهایت جامعه به منظور، بیرون راندن متجاوزان و دستیابی به آرامش مجبور به مقاومت و پایداری شده است. این پایداری در ادبیات ملت های مختلف نمود یافته و به عنوان آینه ای تصویرگر امید و ناامیدی ملت ها، ایستادگی و مقاومت آنها تا رسیدن به پیروزی می باشد. (امیری خراسانی، ۱۳۸۷: ۷). نویسندگان زیادی برای غمایش مقاومت و ایستادگی ملت خود، تلاش های بسیاری در آثارشان انجام داده اند، اما قاطعانه می توان گفت: آنچه تا به امروز موضوع پایداری و مقاومت را پرورش داده، سرزمین فلسطین بوده است. به بیان دیگر ادبیات مقاومت در دوره ی معاصر همزمان با اشغال سرزمین فلسطین توسط اشغالگران شکل گرفت و تا کنون تصویر آوارگی، عذاب، شکنجه، هراس و دلهره ای که تهدیدگر ملت فلسطین بوده، در شعر شاعران زیادی تجلی پیدا کرده است. شاعران و نویسندگان فلسطینی، در آثار خویش پیامدهای جنگ را تبیین کرده اند. از جمله سمیره عزام است که در داستان های کوتاه این نویسنده، آثار و پیامدهای جنگ بازتاب یافته است.

کشور ایران نیز، پس از تحمل جنگ تحمیلی هشت ساله، با اثرات مخرب پس از جنگ روبرو بود، شرایطی که باعث آوارگی، یتیمی و رنج بخش قابل توجهی از مردم شد. حبیب احمدزاده، نویسنده معاصر، در آثار خویش، بویژه مجموعه داستانی «شهر جنگی» با رویکردی اجتماعی، به بازتاب آلام و رنج های مردم جنگ زده ایران پرداخته است. این پژوهش با روش توصیفی- تحلیلی، در پی بررسی و تطبیق پیامدهای جنگ در دو مجموعه داستان کوتاه «خبر الفداء» از سمیره عزام و «شهر جنگی» از حبیب احمدزاده است. مهمترین پرسش های این جستار عبارت است از:

- جنبه های مشترک میان سیمای جنگ در دو مجموعه داستان کوتاه «خبر الفداء»

و «شهر جنگی» کدامند؟

- چه تفاوت‌هایی در ترسیم پیامد جنگ در دو مجموعه داستان کوتاه «خبز الفداء» و «شهر جنگی» وجود دارد؟

۱-پیشینه تحقیق

تا کنون پژوهش‌های متعددی در خصوص داستان‌های سمیره عزام صورت گرفته که چه بسا مهم‌ترین آنها عبارتند از:

مقاله «سیمای انسان در داستان‌های سمیره عزام» از دکتر نرگس گنجی در نشریه ادب عربی (دانشکده ادبیات و علوم انسانی)، شماره ۲، سال ۱۳۹۰ از صفحه ۲۰۷ تا صفحه ۲۲۲ به چاپ رسیده است که در آن به بررسی انسان نگری از دیدگاه عزام پرداخته است و ابعاد انسان‌گرایی و تمایز خود با دیگر نویسندگان معاصر خویش را نشان می‌دهد.

فیصل دراج در مقاله «سمیره عزام؛ البحث عن الإنسان والأخلاق والوطن» انتشار یافته در مجله (شؤون فلسطینیه)، نوامبر ۱۹۸۱، شماره ۲۰، ص ۱۲۰-۱۴۱، سمیره عزام را دارای جایگاهی ارزشمند در داستان کوتاه فلسطین می‌داند و می‌افزاید: پیشگامی او در نوع تعامل با داستان کوتاه و حجم داده‌های حاصل از این تعامل تجلی می‌یابد. در حوزه داستان کوتاه، پنج مجموعه داستان نوشت که همچنان در عرصه نوشتار و کتابت فلسطین، ماندگار و شایسته خوانش، تکرار، یادآوری و روشننگری است. سمیره عزام صدایی متفاوت، با جهان، روزگار و پژواک خاص خود دارد. جهان او، همان انسان در سستی و ضعف، دفاع از زندگی، خم شدن با غم و اندوه در برابر ریتم مرگ و روزگاری است که برای او، پناهندگی، اردوگاه‌های مصادره شده و انتظار توأم با پریشانی است، اما پژواک، همان حسرت و شکست انسان در برابر یورش روزها و ناتوانی او در تحقق رؤیایی است که بدون نتیجه شکل می‌گیرد و رنگ می‌بازد. سمیره عزام، نوشته‌های خود را با انسان، شروع و با میهن به پایان می‌رساند.

آسامه شهاب یوسف در مقاله «المرأة المأزومة فی قصص سميرة عزام»، مجله دراسات، العلوم الإنسانية والاجتماعية، جلد ۳۸، شماره ۲، ۲۰۱۱، ص ۳۰۱-۳۱۴، به بررسی نقش پیشگامی عزام در داستان کوتاه فلسطین و اردن، در خلال پنج مجموعه داستانی این نویسنده می‌پردازد. وی سیمای زن بحران زده مظلوم را در جامعه عربی به طور کلی و در فلسطین به طور خاص ارزیابی نموده و بر این باور است که بیشتر داستان‌های این نویسنده، پیرامون رنج و محنت تهیدستان و تلاش مستمر آنان برای کسب لقمه نان و ظلم و سوء استفاده‌ای جریان دارد که با آن مواجه می‌شدند. همچنین احساسات سرکوب شده و محرومیت عاطفی در وجود زن از این موارد هستند. عزام در تحلیل عمیق وجود نگران و پریشان خود، موفق عمل کرد. تحلیلی که عمق‌ترین عناصر وجود و ظریف‌ترین دغدغه‌های او را شکل می‌دهد و تعبیرهای زنانه او در داستان‌هایی بیشتر واضح و مبرهن است که به زن معشوق، مادر، زن سرکوب شده و مبتذل پرداخته است.

۲- ادبیات جنگ

یکی از مهم‌ترین مضمون‌های ادبی داستان نویسی جهان، به خصوص داستان نویسی معاصر، موضوع جنگ است. داستان‌های بسیاری در دنیا با تکیه بر این مضمون نوشته شده‌اند؛ چرا که در حقیقت، این پدیده، چشم انداز گسترده‌ای را پیش روی داستان نویس می‌گشاید. نویسنده می‌تواند با ثبت هنرمندانه وقایع و به تصویر کشیدن حماسه‌ها، دل‌آوری‌ها، شکست‌ها و پیروزی‌های یک ملت، نگارگر عوارض و تبعات جنگ باشد. مردم را به مبارزه و مقاومت در برابر دشمن ترغیب نماید و حتی گاهی به ترویج عقاید فلسفی جدید بپردازد (دیکلو، ۱۳۸۹: ۴۲). تجربه جنگ، مانند عشق، ادبیات خاص خود را صورت می‌دهد. ساختار فنی، زبان، تصویر، خیال‌ها و روح موجود در اثر، هرگز فراتر از ادبیات تاکتیکی نیست، مگر اینکه از لحظه اکنون، به آنچه در اعماق وجود بشر و تمامی نواحی زمین، حضور دارد، فراتر رود

(نجم، ۱۹۹۵: ۱۴۳). هر بار انسان به مبارزی می‌اندیشد که در آن واحد به سوی مرگ می‌شتابد یا از آن می‌گریزد، مضامین ادبیات جنگ متنوع شده و گسترش می‌یابد. یقیناً آن، ادبیات بیان دو روی معادله مبهم و همچنین پیچیده است. فن سخن راندن از انسان کاملاً مسلح که در معرض تهدید قرار گرفته تا بجنگد. به یک میزان بکشد یا کشته شود (منبع پیشین، ۱۵۰). قرن بیستم بیش از هر سده دیگر به موازات پیشرفت های انسان معاصر، شاهد تخاصم بشر بوده که به دو جنگ خاتمان سوز اول و دوم انجامید. دو جنگ جهانی به فاصله ۲۰ سال از یکدیگر، نه تنها سرنوشت ملت ها را تحت الشعاع قرار داد، بلکه تحولی شگرف در ادبیات پدید آورد. در نتیجه شاعران و نویسندگان تحت تأثی آن دو جنگ قرار گرفتند و ادبیات جنگ - با نام های مختلف و به فراخور نقش و موضع گیری نسبت به جنگ- ولادت یافت (روشنفکر، ۱۴۰۲: ۱۹۰). داستان جنگ «به طور مستقیم یا غیر مستقیم، به توصیف صحنه های جنگ در جبهه و پشت جبهه و نیز بیان مسائلی چون حالت های روحی رزمندگان، دلاوری آنها، ترغیب افراد به پیوستن به جبهه و همچنین تبعات جنگ چون بمباران شهرها، آوارگی، مهاجرت و مقاومت مردم، معلولیت ها، فاسردگی های روحی و روانی، ویرانی ها و غیره می پردازد و منعکس کننده اوضاع سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، و فرهنگی جامعه ای خاص در یک دوره تاریخی معین می باشد» (شوهانی، ۱۳۸۹: ۱۵۵-۱۵۶). جنگ تا کنون ملت های مختلفی را تحت تأثیر خود قرار داده و می توان گفت: تقریباً نیمی از کشورهای جهان، این پدیده را تجربه کرده اند و مردمان بسیاری، جان خود را در اثر مشکلات ناشی از جنگ، همچون قحطی، نبود بهداشت، گرسنگی و علل مختلف دیگری از دست داده اند. یکی از مهم ترین پیامدهای آن، شکل گیری شاخه ای جدید در ادبیات تحت عنوان ادبیات جنگ یا ادبیات پایداری بود. ادبیات پایداری بنابر دلایل عدیده تاریخی، سیاسی و اجتماعی آکنده از روح مقاومت است. انسان های واقع بین و کمال گرا پس از رویارویی با ستم و بیداد در فلسطین به دنبال اجرای رسالت انسانی خویش حرکت می کنند. بدین ترتیب این ادبیات

بازتاب دردهای مشترک میان تمام جوامع بشری است که شاعران به عنوان وجدان آگاه جوامع، آن‌ها را فریاد می‌زنند و یادکردن از آنها، جوشش ضمیر نویسندگان و شاعران را به مضمونی مشترک بدل می‌کند. ادبیات پایداری، تحت تأثیر شرایطی مانند اختناق، استبداد داخلی، جنگ، اشغال نظامی و سرکوب آزادی‌های اجتماعی، قانون ستیزی، قانون گریزی و ... نوشته می‌شود و به واسطه مضمون و درون‌مایه‌اش شناخته می‌شود که ایستادگی در برابر جریان‌های ضد آزادی و مبارزه بر علیه ظلم است (عبود، ۱۹۹۹: ۲۱). از آنجایی که ادبیات پایداری عبارت است از آثاری که تحت تاثیر شرایطی چون اختناق و استبداد داخلی، نبود آزادی فردی و اجتماعی، قانون گریزی و قانون ستیزی با پایگاه‌های قدرت، غضب، قدرت و سرزمین و سرمایه‌های ملی و فردی و غیره شکل می‌گیرند؛ بنابراین جان‌مایه این آثار با بیداد داخلی یا تجاوز بیرونی از همه حوزه‌های سیاسی، فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی و ایستادگی در برابر جریان‌های ضد آزادی است. به واسطه‌ی وقوع نزاع و جنگ و به محض تهاجم یک طرف، طرف مقابل موضع مقاومت در پیش خواهد گرفت و به عبارت دیگر، وقوع جنگ به طور طبیعی پدیده‌ی تهاجم و مقابله را در پی خواهد داشت و هر قدر دامنه‌ی این جنگ گسترده‌تر و میزان پیچیدگی و پیشرفت آن بیشتر باشد، دو مقوله‌ی تهاجم و مقابله نمود بیشتری خواهد داشت. به عبارت دیگر مفهوم مقاومت، پایداری و دفاع، مفهومی عام در فرهنگ ملت‌هاست. این مفهوم، کاملاً ارزش تلقی می‌شود؛ زیرا یک واکنش غیر ارادی در برابر تهاجم است. (کاکایی، ۱۳۷۸: ۵۵). اگر بخواهیم مفهوم مقاومت را گسترش داده و به معنای اعم فرض کرد، از ابتدای حیات بشری به صورت‌های مختلف، مقاومت را مشاهده می‌شود؛ «چرا که در مسائل گوناگونی که بشر حق خود را در آن می‌دید، به مقاومت پرداخته است. انسان چه در دستیابی به آزادی یا رهایی از یوغ دشمن یا در آزادی از ظلم اجتماعی که بر او می‌شده یا از فشار و اختلاف‌های سیاسی که متحمل شده، دائماً مقاومت مشروعی از خود داشته است» (کمره‌ای، ۱۳۷۹: ۷۰).

۳- داستان کوتاه

ادبیات داستانی در تکوین میراث و هویت فرهنگی و ادب هر جامعه نقش بنیادین و سازنده‌ای دارد. هر داستان از عناصری چون موضوع، درون‌مایه، شخصیت، دیدگاه، صحنه، زبان و ... تشکیل می‌شود. شخصیت‌ها در داستان با مجموعه‌ای از رفتار، گفتار و افکاری که توسط نویسنده به آن‌ها داده می‌شود، ایفای نقش می‌کنند (پاینده، ۱۳۸۹: ۳۳)؛ بنابراین برای تحلیل یک داستان باید عناصر تشکیل‌دهنده و کاربرد این عناصر در روند شکل‌گیری داستان مورد بررسی قرارگیرد. در داستان کوتاه، از واقعه صحبت می‌شود، بدین معنی که اغلب داستان‌های کوتاه دارای یک واقعه‌ی بزرگ مرکزی است که حوادث و وقایع دیگر برای تکمیل و مستدل جلوه دادن آن آورده می‌شود.

زمانی که سخن از داستان به میان می‌آید، توجه و نگاه‌ها پیوسته متوجه اندیشه و معنای حاکم بر کل داستان است و این توجه امری طبیعی است؛ چراکه شناخت عمل داستانی یا شخصیت‌های داستان در گرو درک و فهم فکر حاکم بر داستان، یعنی درون‌مایه است (بی نیاز، ۱۳۸۴: ۵۷). داستان زمانی می‌تواند خوب و موفق باشد که ساخت و ترکیب عناصر تشکیل‌دهنده‌اش از انسجام و یکپارچگی برخوردار باشد و همه عناصر حیاتی آن به هم پیوسته و هر عنصر، دلالت ضمنی بر عنصرهای دیگر داشته باشد. این ایجاد هماهنگی و انسجام در داستان را درون‌مایه بر عهده دارد. درون‌مایه ممکن است مستقیم از طریق نتیجه‌گیری یا جز آن و از زبان خود راوی یا یکی از شخصیت‌های داستان یا گفتگویی بیان شود که بین شخصیت‌ها صورت می‌پذیرد.

داستان کوتاه در قرن اخیر بر دیگر انواع ادبی غلبه یافته است. انسان به جای رمان‌های بلند چند جلدی، بیشتر علاقه دارد داستان کوتاه بخواند و زندگی خود را در آئینه داستان کوتاه بجوید. داستان در عصر حاضر از مهم‌ترین انواع ادبی است و به عنوان وسیله‌ای برای نشر نظریات اقتصادی، اجتماعی و دینی استفاده و تعبیری مناسب برای همه جنبه‌های زندگی انسان است.

۴- جلوه‌های جنگ در مجموعه داستان «خیز الفداء» و «شهر جنگی»

داستان «خیز الفداء» اثر سمیره عزام نمونه‌ای از داستان کوتاهی است که وضعیت فلسطین را پس از اولین نکت فلسطینی در سال ۱۹۴۸ رصد می‌کند. داستان سعی دارد کنش انسان را در دو حالت خود تجسم بخشد: حالت قدرت که با مقاومت و حالت ضعف انسان و مبارزه برای بقا در شرایط جنگی نمایش داده می‌شود. این داستان در موضوع خود از آنچه در ادبیات مقاومت فلسطین در پرداختن به شرایط مبارزان مقاومت در سرزمین فلسطین پس از تصرف بخش‌هایی از این کشور توسط جنبش صهیونیستی در سال ۱۹۴۸ و تأسیس اسرائیل آمده بود، انحراف نداشت. فداکاری‌های مردم فلسطین برای رهایی از این خطر قریب الوقوع، اما داستان به دلیل ملاحظات هنری و فکری، آن را از دیگران متمایز می‌کند.

در داستان‌های مجموعه «شهر جنگی» انسان از نظر فردیت و موقعیت در دو سوی جنگ برابر است. احمدزاده از موقعیت جنگ سعی در خلق انسان‌هایی دارد که جدای از عقاید سیاسی و شرایط نظامی که آنها را در مقابل هم قرار داده است، در تنگناها و گلوگاه‌های پیش روی خود هستند که تنها انسانیت را برای عبور از آن برگزیده است.

۴-۱ سیمای انسان پس از جنگ

با مطالعه و تحلیل محتوایی مجموعه پنجگانه داستان‌های عزام می‌توان ویژگی‌های مشترکی را در بسیاری از داستان‌های او استنباط کرد که بیانگر نوع نگاه خاص به انسان و رابطه او با جهان پیرامون است. با توجه به ساختار شخصیت‌ها و سیر حوادث و پایان داستان‌ها و مقایسه آنها با یکدیگر می‌توان به نکات چندی دست یافت که افزون بر روشن شدن شیوه نگاه نویسنده به جهان درون و بیرون، تمایز او را از دیگر نویسندگان معاصر عرب نشان می‌دهد. بسیاری از شخصیت‌های

داستانی که نویسنده به ترسیم آن پرداخته، در یک نگاه دقیق از تنهایی رنج می‌برد. با توجه به ظرفیت‌های داستان کوتاه و جهت‌گیری سبک نویسنده که به تدریج از رمانتیسیم به سوی واقع‌گرایی می‌رود، این تنهایی، معنای فلسفی و تأملی ندارد و بیشتر ناشی از بحران عاطفی و اخلاقی میان انسان‌ها به عنوان واقعیتی اجتماعی است (گنجی، ۱۳۹۰: ۲۰۸). سمیره عزام، اینگونه رنج و محنت انسان را به تصویر می‌کشد: «یلتفت لرفاقه فیجد فی سکوتهم تفجّعاً يدفع الدمع إلی عینیه ثانیة و یری فی کلّ شیء فی هذا اللیل الصامت الذی یطلّ علیه غائم بعید، أماً یجسّد انسحاقه... لیلة كهذه هلالها صغیر، وبردها یقرص الأجساد، وكان مکلفاً بحراسة مستشفى صغیر أقامه جيش الإنقاذ فی بیت من بیوت المدینة، مؤلف من أربع غرف حجرية وحديقة صغیرة، وكانت أسرة المستشفى الثمانية مشغولة بثمانية جرحی حملهم إخوانهم بعد معركة انصبّت النار فیها من مستعمرة «نهاریا» الیهودية علی القرى العربیة فی قضاء عکا» (عزام، ۱۹۸۲: ۷۶). سمیره عزام در ابتدا خود سرشار از احساس درد، ناامیدی و تلخی شده بود. آرمان فلسطین که بیشتر آن یک تراژدی انسانی است، میان مدل‌های داستانی نویسنده مخرج مشترکی دارد: ترکیبی از ناامیدی و بقا. او به شدت در برابر ناحیه‌گرایی مقاومت و ادعا می‌کرد فلسطین را فقط مردمش آزاد می‌کنند و جنگ با اسرائیل، جنگ میان دو تمدن است، به همین خاطر جنگ با اسرائیل جنگ تمام عرب‌هاست. و فلسطینی‌ها تنها طلایه دار آن هستند. شخصیت فلسطینی، در این بخش، انسانی ستم‌دیده و رنجور است که سرمای سوزان شبی آرام و با چشمانی اشکبار، موظف به حراست از بیمارستانی با هشت مجروح است که از نبرد در استان عکا بدانجا منتقل شده‌اند. سکوت حاکم بر شب تاریک، گویای محنت انسانی است که لطمات جنگ را با تمام وجود لمس کرده و آن را تجربه نموده است. احمدزاده سیمای انسان مبارز را با تکیه بر جوانب عاطفی بدین صورت ترسیم می‌کند: «دوستی ما در آخرین ثانیه خود است. به چه فکر می‌کنی در آخرین ثانیه زندگی؟ می‌توانی تصور کنی که من درباره شلیک یک گلوله، تنها یک گلوله

به تفکر می‌پردازم؟ که از کجا آمده‌ای؟ چه کسی در فکر توست؟ و این کار هر روز من است و برای هر کدام از شما که از این جاده درگذرید. آیا شما نیز قبل از شلیک آن هزاران گلوله، اندک لحظه‌ای به مادر من فکر می‌کنید. پس چرا شلیک این سه گلوله برای شما اینقدر دردناک است؟ سه گلوله با تفکر در مقابل هزاران گلوله بدون تفکر که اگر شلیک نمی‌شدند، این سه گلوله با تفکر نیز هرگز رها نمی‌گشتند» (احمدزاده، ۱۴۰۳: ۲۰). مجموعه داستان‌های شهر جنگی به نوعی حاکی از مانیفست نگاه انسان گرایانه و اجتماعی نویسنده به جنگ است. موضوع غالب مجموعه داستان‌های شهر جنگ، حفظ ارزش‌های انسانی در لابلای معضلات اخلاقی است. در داستان‌های احمدزاده خبری از درگیری خونین یا تقابل نیروهای خیر و شر نیست، بلکه عنصر تاثیرگذار خواندن این مجموعه همواره تقابل دو نیروی خوب در برابر یکدیگر است. احمدزاده به سرباز عراقی به عنوان یک هیولا نگاه نمی‌کند، اما از نظر او سرباز عراقی شخصیتی انسانی و اخلاقی است که به طور اتفاقی در آن سوی مرزهای زمینی ایران، مجبور می‌شود با سرباز ایرانی در این مورد بجنگد. کنار مرز توسط هیولایی به نام صدام حسین. نمونه درخشان این مضمون را می‌توان در داستان درخشان پر عقاب یافت که در آن راوی داستان به عنوان یک سرباز ایرانی برای نکشتن او تلاش می‌کند و با پرتاب چند تیر او را تشویق به فرار می‌کند. سرباز عراقی در میدان تیر خود است. این در حالی است که تا چند لحظه دیگر همان سرباز عراقی با همراهی توپخانه عراقی به سمت او شلیک می‌کند.

۲-۴ آثار مخرب و خاطرات تلخ جنگ

جنگ پدیده زشتی است که رفاه و اسایش جامعه را با چالش مواجه ساخته و افراد آن جامعه را از لحاظ جسمی، اجتماعی، شناختی و روانی متضرر می‌سازد و جامعه را به سوی تباهی و بدبختی می‌کشانند (امرخیل، ۲۰۱۸: ۱). در داستان خبر الفداء اثر سمیره عزام، شروع داستان با خاطرات تلخ و آزار

دهنده قهرمان داستان برای سعاد شروع می‌شود و نویسنده به بازگشت زمان در ذهن گوینده، هم زمان با شهادت سعاد، تکیه می‌کند، گویی رامز در زمان حال سخن می‌گوید و مخاطب، بعد از حرف های راوی در می‌یابد او را به گذشته برده تا داستان سعاد را به وی بشناساند: «ود حين ناوله إبراهيم غليونته محشواً بالتبغ ليتنفس به عن أمله لو يدعه يتصرف كطفل فيبكي ... إنه يشعر بالدموع تنجس و تغرق عينيه، فيدير رأسه ويمسحها خفيه بطرف كفه، ويروح يداري أمله الخجول بان يمد راسه من فوق المتاريس» (عزام، ۱۹۸۲: ۷۵). نویسنده در (الدموع تنجس) اشک را به آبی تشبیه کرده که با شدت و ناگهانی از زمین خارج می‌شود. وی شدت اشک رامز را توصیف کرد که خاطرات تلخ حمله اشغالگران و شهادت سعاد را به یاد می‌آورد و نوعی تشویش و نگرانی وجود گوینده را فرا می‌گیرد. یکی دیگر از پیامدهای جنگ، کشته شدن مردم و بی‌خانمان شدن است. عزام در جای دیگری عمق تراژدی را اینگونه به تصویر می‌کشد: «ثم كانت كارثة حيفا.. لن ينسى ذلک المساء.. کان مشغولاً بصف التدريب.. حين التفت إلى البحر فإذا بعشرات المراكب المحملة بالناس.. وتجمهر أهل مدينته على السور وفي منطقة الميناء يستطلعون.. كانوا على علم بالمعارك التي تدور في حيفا، وكانوا يدرون أن سلطات الانتداب قد مكّنت الصهاينة من المراكز المحصنة سراً، في حين أنها لن تتخلي عن المدينة إلا بعد انتهاء فترة الانتداب بشهور، ولكنها فجأة أعلنت عن اضطرارها لإخلاء المدينة. وانصب الهول من الكرمل على العرب الذين يعيشون في السفوح، ومهدت السلطة لحالة ذعر بحرب إشاعات فتحت معها الميناء، وأطلقت سفنها تحمل كل راغب في رحيل، فتكدّسوا فيها والنار تلفظ هولها عليهم من الجبل. ولفظتهم السفن على ساحل عكا.. كتلاً بشرية.. يئن بعضها من الجروح وبعضها من الجوع، وبعضها من الفزع. وامتلاّت بيوت مدينته، مساجدها، أديرتها، ساحاتها بهم. وتحملت مدينته الصغيرة عبء تدبير طعام ومأوى لهذه الآلاف» (عزام، ۱۹۸۲: ۸۴). عزام در این بخش، به مرور خاطرات تلخ شهر عکا می‌پردازد: کلاس آموزش، بی‌قراری مردم و اجتماع آنان در

بندر این شهر و تخلیه آن توسط نیروهای قیمومیت به نفع اشغالگران صهیونیست، ترس و وحشت در چهره عرب‌هایی که در دامنه کوه به سر می‌بردند. مردمانی که از زخم‌ها، گرسنگی و ترس، واهمه داشتند و خانه‌ها، مساجد، تکایا و صحن‌ها، مملو از آنان بود. در چنین شرایطی، تدارک غذا و پناهگاه برای آنان، خود مزید بر علت شده و بر رنج‌های آنان می‌افزود.

جنگ، عنصر مسلحانه و خونین دارد و در کلیه جنگ‌ها، خونین بودن و نابودی امکانات مادی و معنوی یکی از ویژگی‌های مهم است (ادیبی سده، ۱۳۸۵: ۳۳). در داستان‌های شهر جنگی روایت (پر عقاب) نویسنده به کشته شدن دشمن و بی‌خانمانی و از هم پاشیده شدن خانواده دشمن اشاره می‌کند: «هفت ثانیه،

چند روز طول خواهد کشید تا خبر کشته شدن در جنگ به خانواده برسد؟ دو روز، پنج روز؟ در آن لحظه، پدرت به چه کاری مشغول است؟ برای من بیشتر از ۲۴ ساعت طول نخواهد کشید. برادرم در آن پاییز اولین کسی است که باخبر خواهد شد.

شش ثانیه دیگر،

زمان کوتاهی است. هر وقت سربازی از شما از سر آن سه راه به سمت لبه‌ی رودخانه می‌آید، با خود می‌گویم: یک نفر دیگر به دشمنان این سویی رودخانه اضافه شد.» (احمدزاده، ۱۴۰۳: ۱۹). یا در جایی دیگر: «به چه فکر می‌کنی در این آخرین ثانیه زندگی ... به نامزدت که در آخرین لحظه، تو را وداع گفته! به مادرت!» (همان). احمدزاده در این داستان بر مخرب بودن پیامدهای جنگ، آن هم در فاصله زمانی اندک، بر دو طرف اشاره کرده است که جنگ چه برای خود و چه برای دشمن، اثرات یکسانی برجای می‌گذارد.

۳-۴ پایداری و دفاع

سمیره عزام در داستان «خبز الفداء» از دفاع و پایداری برای حفظ وطن سخن می‌گوید: «استیقظ فی صباح اليوم التالی علی قرع شدید علی باب غرفته، وفتح الباب و ذهل اذ رآها ... کانت تبکی. قالت لها: إن أخاها قد دبر شاحنه حشد فیها کل ما یحمل، ثم وضع فیها زوجته وأطفاله ونفسه لیرحلوا للبنان وإن عشرين أسيرة من حیها قد فعلت مثله.. وقد فرض علیها أن تصبهم فرفضت، وقاومت فضربها، فلم تجد أمامها إلا الفرار. إنها آخر من یسافر ...» (عزام، ۱۹۸۲: ۸۵).

نویسنده در این داستان مرگ باعزت در وطن را بهتر از کوچ و و آوارگی می‌داند، و دیگر فلسطینی‌ها را به پایداری و مقاوت در وطن دعوت می‌کند، نویسنده در وصف قهرمانش که پس از بسته شدن تمام راه‌ها در برابر خود، از سلاح دست می‌کشد، دیگر در برابر مقاومت، معنایی غیر از خودکشی باقی نمی‌ماند، گویی او می‌خواهد به اتهاماتی که که فلسطینی‌ها به او بستند، پاسخ دهد که چگونه خیانت کردند و سرزمینشان را به یهود فروختند (کشاورز، ۱۳۸۹: ۴۴). همان گونه که سعاد از همراهی خانواده برای مهاجرت به لبنان سرباز زد تا در وطن و در کنار عشقش رامز به مبارزان کمک کند. عزام در جای دیگری پایداری را اینگونه ترسیم می‌کند: «ویفرک عینیه یطرد الکابوس ویشد علی الغلیون الذی قدّمه له إبراهیم فلا تنغزر أظافره فی راحته وهو یقرأ فی عیون رفاقه.. أجل ماتت، وانتزعناها منك، ودفناها علی الرابیه هناك، وزرعنا علی قبرها علماً وکرسناها بطله.. کانت تحبّ فباتت رمزنا جمیعاً.. إبراهیم، وودیع وصالح، وأحمد وعبدالله. خط أصفر نحیل وبضع نجیمات.. ولا شيء إلا العتمة وأطراف السجایر المتوهجة، وهم أمام المتاریس بلا نوم أو طعام أو شراب، وانقضت اللیلة هادئة إلا من مناوشات فی الفجر ثم سکت کل شيء واستسلمت الرؤوس المتعبه إلى نوم یفسده الجوع وتوقع الخطر. ومع الفجر فرک عبدالله عینیه وسأل وهو یتطلع فی الصنادیق الخشبية المړکومة جانباً: -أما من شيء نأکله؟ وردّ وديع: أجل هناك جوعنا.. وهناك أرغفة سعاد.. لماذا لا یقولونها، وكانت

ملوثة بدمها، فأی أدام تعس لخبزهم؟» (عزام، ۱۹۸۲: ۸۹-۹۰). نویسنده، پایداری مردم را در دفاع از کیان خود، این گونه ترسیم می‌کند که شخصیت داستان، با مالیدن چشم خود، کابوس خواب و غفلت را از خود دور نموده، و در مقابل مرگ عزیز خود، حذف او، آرام گرفتن در آغوش خاک در بلندای یک تپه و نصب یک پرچم بر روی آن، خم به ابرو نمی‌آورد و ذره‌ای تردید به خود راه نمی‌دهد. این شخصیت زن مبارز، به نمادی برای مردان، از جمله ابراهیم، ودیع، صالح، احمد و عبدالله تبدیل می‌شود تا علی رغم حذف فیزیکی او، ادامه دهنده آرمان‌هایش باشند. آن هم در شرایطی که بدون خواب، غذا، نوشیدنی، شب را به صبح می‌رسانند و در سپیده‌دم در پاسخ به این پرسش که چه برای خوردن دارند، پاسخ می‌شنوند: گرسنگی. بدین ترتیب با سیلی صورت خود را سرخ نگه داشته و صحنه نبرد را ترک نمی‌کنند.

در روایت (اگر دریا قلی نبود) از مجموعه داستان‌های شهر جنگی، نویسنده با استفاده از ضمیر دوم شخص دریا قلی را به دفاع و پایداری از شهرش فرا می‌خواند: «در این نیمه شب پاییزی نگذار که ترکش‌های تیزی که روی جاده آواره‌اند مزاحم رکاب زدن تو شوند. نگذار امشب ترکش‌های سرخ و سوزان این همه گلوله توپ که سینه آبادان را می‌درد، سینه تو را هم بدرد، برو دریاقلی! بگذار ما فردا بدانیم تو چه کرده‌ای. برو دریا قلی! چشمان ما طاقت گریه برای آبادان را ندارد. نگذار فردا صبح وقتی دشمنان ولگرد از کنار دوچرخه ترکش خورده تو می‌گذرند و جنازه غرق به خون پیرمردی را که دریا در ابتدای نام اوست، می‌بینند، ندانند که مقصد این دوچرخه سوار کجا بوده است؟ برو دریا قلی، ابراهیم ما همه آتش‌ها را برای تو گلستان خواهد کرد. از نور خیره کننده انفجارها، امتداد جاده را خوب زیر پلک‌هایت نگه دار. رکاب بزن دریا قلی! سریع‌تر از آن درجه دار دشمن که پا بر پدال گاز تانک فشار می‌دهد...» (احمدزاده، ۱۴۰۳: ۹۱).

نویسنده با خطاب قرار دادن دریاقلی به دفاع و پایداری از شهر، خواسته تا روحیه جنگاوری و دفاع از وطن و مقاومت را در دیگر افرار جامعه برانگیزد. وی

بارها لفظ (رکاب بزن دریاقلی) را در متن داستان به کار برده است تا انگیزه جوانان و دیگر طیف‌های جامعه را برای پایداری و مقاومت از وطن در برابر دشمن، برانگیزد؛ چرا که اگر مردم از شهرشان دفاع نکنند، دشمن به خاک آنها می‌رسد، به همین خاطر نویسنده تأکید می‌کند که «رکاب بزن» تا گلوله دشمن، سینه آبادان را هدف نگیرد. نویسنده سعی کرده تا با ستایش (دریاقلی) به عنوان یک قهرمان که ناجی شهر خود است، مقاومت و دفاع از شهر و وطن را در خواننده‌ها ترغیب کند: «چرا کسی تو را نمی‌شناسد؟ نام تو، نام کوچکی نیست. «دریا» در ابتدای نام توست! دریا که کوچک نیست. پهناور است و عمیق، زلال است و مواج. کسی نیست که دریا را نشناسد، اما تو چرا این قدر گم‌نامی؟ کسانی که نام تو را در کتابی خوانده‌اند و یا تو را می‌شناسند، انگشت خود را بالا بگیرند و ما که تو را نمی‌شناسیم، آرام سرمان را پایین بیندازیم. نام تو دریا را به یاد می‌آورد، «بهمن شیر» را به یاد می‌آورد و «کوی ذوالفقاری» آبادان را. در آن نیمه شب ارتش بعثیها چقدر راحت با قطع کردن نخل‌های قشنگ کوی ذوالفقاری روی بهمن شیر پل می‌زنند و بی‌سر و صدا به این طرف آب می‌آیند تا محاصره آبادان را کامل کنند و آبادان هم بسان برادر دوقلویش، خرمشهر و مانند یک سیب سرخ در دامن خودخواهشان بیفتد، اما ضرب شست بچه‌های سبزگون خرمشهر به آنها این درس را داده بود که باید منطقه‌ای آرام را برای ورود به آبادان انتخاب کنند» (احمدزاده، منبع پیشین، ۸۹). نویسنده در این بخش، با اشاره با نام شخصیت «دریاقلی»، به نماد دریا، وسعت، عظمت، ژرفا، زلالی و مواج بودن آن اشاره دارد. در ادامه به مقاومت مردم آبادان در هنگام محاصره این شهر، همچون خرمشهر اشاره دارد.

۴-۴ هدمات روحی و جسمی جنگ

در مجموعه داستان (خیز الفداء) می‌توان به دیدگاه نویسنده درباره جنگ پی برد: «کان الوقت ربیعاً، وربیع فلسطين بحر أزرق تنهادی علیه أشرعة المراكب

البيضاء نهاراً، وترصعه فوانيس قوارب الصيادين ليلاً، إن فلسطين ليست بحراً ومراكب صيادين، وليست برتقالاً يتعلق كالذهب، وليست زيتوناً، إنها عينا سعاد السودان أيضاً وفي عيني سعاد رأى خير فلسطين كله. رأى ظل بيت سعيد له. وزوجة تنجب له أبطالاً صغاراً وجعل من حبها معنى لوجوده» (عزام، ۱۹۸۲: ۸۳). در تشبیهی که نویسنده در این عبارت بکار برده، جغرافیای فلسطین یعنی دریاها، پرتقال‌هایش، زیتون و ... را به چشمان سیاه سعاد تشبیه کرده است و زیبایی این تشبیه در ترکیب بین وطن و سعاد نمود پیدا کرده است که شکل معنوی در صورت انسانی که در قلب رامز زندگی می‌کند. بعد از آن، فاجعه حیفا و حملات رژیم اشغالگر به شهر عکا رخ می‌دهد که منجر به شهادت سعاد و تعداد زیادی از فرزندان و پناهندگی ساکنانش به تبعیدگاه می‌شود و نویسنده این وقایع را در داستان سعاد و رامز و عشق پاکی که اشغالگران آن را ناکام گذاشتند، برجسته و آشکار کرد. آنگاه که با گلوله‌های ناجوانمردانه‌ای که در قلب سعاد فرونشاندند، به زندگی او پایان دادند. عزام با شهادت سعاد و نافرجام ماندن عشق سعاد و رامز، نشان داد که جنگ در مفهوم کلی به معنای نابرابری و بی‌عدالتی است که بیش از صدمات مادی، صدمات روحی و معنوی بر جامعه و مردم باقی می‌گذارد که تبعاتش جبران ناپذیر است. نویسنده در جای دیگری، به صدمات روحی و جسمی جنگ می‌پردازد: «ولكن أي ثمن سيدفع.. أين الأعصاب التي تحتل ان تری يداً تمتد لتمزق رغيفاً وأسناناً تدور لتلوك خبزها مغموساً بدمها.. وأغمض عيني.. لا، هذا لن يكون.. ولو ماتوا جميعاً.. إنهم لا يفضلونها بشيء.. وماذا لو ماتوا.. تموت وهي تحمل خبزهم، ويموتون لأنهم لن يمسوا خبزاتها، فلا يشتري موتها حياتهم. سيرفضون خبزات الفداء.. وقد امتدت إليهم ممتحنة إنسانيتهم.. أو إنسانيته هو على الأقل.. فما ذنب هؤلاء ليجوعوا؟ ولكن ماذا لو جاعوا؟ ليحسبوا ألا خبز هناك.. إنهم على كل حال لا يتطلعون إليه. لقد عفوا وأقنعوا أنفسهم بأن ينتظروا رزقاً غير هذا.. أو يموتوا.. ويموت معهم ثأرها. ثأرها؟ صحيح كيف ينسى ذلك؟ كيف يختار أن يموت جوعاً ككلب ويميت معهم

خمسة؟ حقاً إن كثرة تعاملهم مع الموت قد سلبته تلك الصورة المستفظة» (عزام، ۱۹۸۲: ۸۳). عزام در بخش به بهای سنگینی اشاره دارد که مبارزان در راستای دستیابی به اهداف خود می‌پردازند. چه کسی را یارای تقابل با دستی است که دراز می‌شود قرص نان و دندان‌هایی را از میان بردارد که در پی نان خیس خورده در خون خود است. حتی اگر هر یک از آنان جان خود را از دست بدهد، آنان نان خود را از دست داده‌اند. نان‌های قربانیان را نخواهند پذیرفت؛ چرا که دست کم، انسانیت آنان را دچار خدشه می‌سازد، اما گناه این جماعت چیست؟ آنان خود را در انتظار روزی دیگری قانع ساخته‌اند که بمیرند، اما زیر بار ذلت و تحقیر نروند. در واقع، نحوه تعامل آنان با مرگ، صورت خشن و کریه آن را از میان برداشته است.

نگاه احمدزاده به جنگ در داستان‌های «شهر جنگی»، نگاهی واقعیت‌گراست. در داستان‌های شهر جنگی، انسان‌ها از حیث فردیت و موقعیت برابر هستند. احمدزاده در تلاش برای خلق انسان‌هایی است که جدای از عقاید سیاسی و نظامی که آنها را در مقابل هم قرار داده است، در تنگناهای پیش روی خود، تنها پای انسانیت را برای عبور از این مسیر دشوار انتخاب کرده‌اند:

«شانزده ثانیه،

از این لحظه به بعد گلوله در آسمان راه خود را در پیش گرفته و تحت اختیار هیچ کس، حتی من، نیست. زمان دوستی همیشه کوتاه بوده. تو هم شاید اکنون باید در جایی دیگر مشغول تحصیل باشی ... و شاید من نیز اگر می‌توانستم، تنها تو را به اسارت می‌گرفتم تا بعد از جنگ به سلامت نزد خانواده‌ات بازگردی، ولی هر چه هست، اکنون تو آن سوی رودخانه‌ای و من این سو.

پانزده ثانیه

یک شانس دیگر برای تو در ثانیه سیزده صدای شلیک گلوله به گوش خواهد رسید. اگر تنها، تنها لحظه‌ای توجه کنی ... و ثانیه‌ای مکث و نشستن ... تا مسیر گلوله مشخص شود ... شاید از انفجار جان سالم به دربری ... آماده باش تا از این

فرصت استفاده کنی!» (احمدزاده، ۱۴۰۳: ۱۷).

در روایت (پر عقاب)، نویسنده جنگ را یک سو یه قضاوت نکرده، بلکه برای دو طرف ناعادلانه و ناپسند به شمار آورده است که فارغ از لفظ دشمن، انسانیت را مد نظر قرار می‌دهد.

احمدزاده در جایی دیگری صدمات روحی ناشی از برخورد با یک شهید را در میدان نبرد، برای خانواده او ترسیم می‌کند: «بله من با جسد پسران رو به رو شدم که به حالت دو زانو، بر زمین نشانده شده بود و گردن و هر دو مچ دستش را از پشت با سیم‌های تلفن صحرایی، به تابلوی تقاطع جاده بسته بودند و خون به صورت جویباری کوچک، از زیر پاهایش جاری شده بود... نگاهی به صورت معصومش کردم. چشمانش کاملاً باز بود و خیره. نمی‌دانم چه شد که دلم خواست عکسی از چهره پسران بگیرم و گرفتم ... نگاهی به چشمان باز پسر شما کردم و به خاطر نهیب از فرار وجدان، به او گفتم: «می‌دانم، ولی به خدا اگر یک بیل داشتم، حتما خاکت می‌کردم». درست مثل هر کس دیگری که با آوردن عذر بزرگی، نخواهد کاری را انجام دهد» (همان منبع، ۸۱-۸۲). از جمله صدمات روحی و جسمی شدید در جنگ، خاطراتی است که رزمندگان، از هم‌رزمان خود در میدان نبرد برای خانواده‌های آنها نقل می‌کنند. خاطراتی دل‌هره‌شونده‌ای را به درد آورده و معصومیت و مظلومیت مبارزان را به تصویر می‌کشد. یکی از این موارد، صحنه شهادت فرزنده خانواده‌ای است که با وضعیتی رقت‌بار به تابلویی بسته شده و خون پاک او در جویباری کوچک جریان دارد. جویباری که هیچ گاه خشک نشده و در ادامه به دریایی پر عظمت مبدل می‌شود که درخت پایداری یک میهن را تا ابد سیراب نموده و زنده نگاه خواهد داشت.

۵- مقایسه سبک دو نویسنده

داستان‌های سمیره عزام با دوری از عیب و نقص‌هایی که پیش او به داستان‌ها

وارد نمود، متمایز می‌شود، مثل دخالت نویسنده به داستان بدون توجیه فنی. عزام تلاش می‌کرد با آزادی بخشیدن به شخصیت‌هایش، آنها را رها کند. همچنین سعی می‌کند بنای چارچوب‌های محیطی را که رفتارشان را تحت تأثیر قرار می‌دهد، به خوبی بیاموزد. بیشتر اوقات از ضمیر متکلم در داستان استفاده می‌کند که این کار باعث می‌شود که روایت کننده داستان از نظر ارتباطی و احساسی، رابطه‌اش با مخاطب قوی و محکم شود، به علاوه اینکه داستان رنگ و لعاب تازه‌ای به خودش می‌گیرد، و این یکی از مهمترین ویژگی‌های نثر سمیره عزام به شمار می‌رود (خلیل، ۲۰۰۹: ۳۱۷). عزام در داستان «خبز الفداء» از سبک گفتگو استفاده کرد تا حالت‌ها و اوضاع شخصیت‌ها و افکار و سرنوشت دردناکشان را آشکار کند. شخصیت‌های اصلی داستان (رامز) که گاهی در لباس نگهبان بیمارستان، سرباز درجه دار یا مربی آموزش حمل سلاح به دختران و پسران جوان جلوه‌گر می‌شود یا شخصیت اصلی دیگر داستان (سعاد) که در لباس یک پرستار به مجروحان خدمت رسانی می‌کرد یا در لباس یک خیاط لباس‌های سربازان جنگ نمایانگر می‌شود، نشان از هوش نویسنده است که با تغییر جایگاه شخصیت‌های خود با توجه به تغییر موقعیت‌ها، تصویری از یک مدافع و مبارز واقعی وطن را برای مخاطب، نمایان و این موضوع را تفهیم می‌کند که مبارز واقعی فارغ از جنسیت، کسی است که همانند (سعاد) گاهی در لباس پرستار و گاهی در لباس یک خیاط، به رزمنده‌ها و وطن خویش خدمت می‌کند.

مجموعه (داستان‌های شهر جنگی)، داستان‌هایی واقعیت‌گرا و از ژانر دفاع مقدس هستند که با دو شیوه زاویه دید روایت شده‌اند: یکی به طریق واگویه یا به شکل دوم شخص مفرد و دیگری اول شخص که گاهی به صورت تک‌گویی نمایشی بیان شده است. راوی در این داستان‌ها شخصیت را از زوایا، دیدگاه‌ها و عناوین مختلف یک رزمنده، با مقوله دفاع مقدس، روایت می‌کند. چنانکه در جایی با عنوان رزمنده مسئول، گاهی با عنوان رزمنده خمپاره انداز، بسیجی کم سن و سال، رزمنده

عاشق و ... در داستان حضور پیدا می‌کند. «در مجموعه (پر عقاب) که عنوان داستان خود به تنهایی مفهومی جذاب را اعاده می‌کند که توجه به علامت عراقی‌ها -عقاب- دارد. پر ریخته آنان، همان توپ‌های عمل نکرده هستند که رزمندگان همان‌ها را جمع آوری و به سوی دشمن پرتاب می‌کردند و به این ترتیب (پر عقاب) نام با مسمایی برای داستان است» (حق شو، ۱۳۸۸: ۳). در مورد ساختار و ویژگی داستان احمدزاده، می‌توان به خاطره گونه بودن برخی از داستان‌هایش اشاره کرد. باید گفت: چون راوی وقایعی را روایت می‌کند که قبلاً اتفاق افتاده و مربوط به زمان گذشته است و حالا فقط باز خوانی و بازگویی می‌شود. همچنین شخصیت اصلی متحول نمی‌شود و داستان خطی و بدون وقفه روایت می‌شود.

۴- نتیجه گیری

بازتاب پدیده جنگ در نوشته های عزام و احمدزاده با توجه به محیط جغرافیایی و فرهنگ متفاوت، رنگ و بویی یکسان دارد، هر دو نویسنده زجرکشیده و زخم خورده جنگ هستند که گاهی تحت تاثیر نژاد و فرهنگ، تفاوت‌هایی به خود می‌گیرند.

نگرش دو نویسنده به مفهوم انسان در متن داستان‌ها و با تأمل در کنش شخصیت‌ها واضح است، عزام با اعتقاد به کرامت و گوهرانسانی و احمدزاده فارغ از مفهوم جنگ، با برابر دانستن دو طرف جنگ از آن جهت که انسان هستند و با خصوصیات و مشترکات فطری، مفهوم جدید و زیبایی از انسان را به تصویر می‌کشند.

سمیره عزام به زندگی بینوایان و قشر ستمدیده‌ای پرداخته است که اثر شکست در جنگ احساسات تلخی را در زندگی آنان برجای گذاشته است. در داستان‌های مجموعه خیزالفداء نگرش نویسنده به انسان از قبیل اعتقاد به کرامت، صفا و گوهر انسانی، رویارویی خیر و شر در متن داستان‌ها و با تأمل برکنش شخصیت‌ها، بازتاب

داده می‌شود. در مجموعه داستان «شهر جنگی»، خواننده با نوعی مطلق گرایی (خوبی و ایثار سربازان خودی، ذلت و خودخواهی سربازان دشمن) مواجه است. در نوشته‌های دو نویسنده که هر دو سعی در مذموم انگاشتن جنگ، پیامدها و تبعات منفی آن دارند، وجوه شباهت زیادی مشهود است، اما در چگونگی روایت و بازتاب علل و پیامد جنگ، بنا به تفاوت در فرهنگ، نژاد و جغرافیا، تفاوت‌هایی وجود دارد.

فهرست منابع

۱. احمدزاده، حبیب (۱۴۰۳)، داستان‌های شهر جنگی، چاپ هجدهم، تهران: انتشارات سوره مهر.
۲. امیری خراسانی، احمد (۱۳۸۷)، نامه پایداری، تهران: بنیاد حفظ و نشر ارزش‌های دفاع مقدس.
۳. انریکی اندرسون، امبرت (۲۰۰۰)، القصة القصيرة النظرية والتطبيق، ترجمه علی ابراهیم منوفی، قاهره: لا نا.
۴. بی نیاز، فتح الله (۱۳۸۸)، «درآمدی بر داستان نویسی و روایت شناسی»، چاپ دوم، تهران: افراز.
۵. پاینده، حسین (۱۳۸۹)، «داستان‌های کوتاه در ایران (داستان‌های رئالیستی و ناتورالیستی)»، جلد اول، تهران: نیلوفر.
۶. جاهدجاه، عباس و رضایی، لیلا (۱۳۹۲)، «بررسی شیوه روایت دوم شخص در داستان‌های شهر جنگی» نشریه ادبیات پایداری، دانشگاه شهید باهنر کرمان، سال چهارم، ۲۷-۵۰.
۷. خلیل، ابراهیم (۱۹۸۴) القصة والرواية الفلسطينية، عمان: دار ابن رشد.
۸. دیکلو، نازلی (۱۳۸۹)، بررسی مقایسه‌ای ادبیات جنگ و ساختار آن در کشورهای ایران و فرانسه، کتاب ماه ادبیات، شماره ۴۶، ۴۲-۴۶.

۹. روشنفکر، اکرم (۱۴۰۲)، املی نصرالله راوی نبرد و پایداری در لبنان، مجله الدراسات الأدبية، دوره ۵۳، شماره ۱۰۵، خرداد، ۱۸۹-۲۱۶.
۱۰. شوهانی، علیرضا (۱۳۸۹)، سیری در رمان جنگ دهه ۶۰، مجله تاریخ ادبیات، دوره ۳، شماره ۲، تابستان، ۱۵۳-۱۷۱.
۱۱. عبود، عبده (۱۹۹۹)، الأدب المقارن والاتجاهات النقدية الحديثة، بیروت، عالم الفكر.
۱۲. عزام، سمیره (۱۹۸۲)، وقصص أخرى، بیروت: دار العودة.
۱۳. کاکایی، عبد الجبار (۱۳۷۸) ادبیات از نگاه شاعر، دفتر هنر و ادبیات مقاومت.
۱۴. کمره‌ای، علیرضا (۱۳۷۹) ادب مقاومت در افق آینده در گفتگو با علی عقله عرسان، کتاب ماه ادبیات و فلسفه، تهران، شماره ۳۶.
۱۵. گنجی، نرگس (۱۳۹۰)، سیمای انسان در داستان های سمیره عزام، مجله ادب عربی، مقاله ۱۱، دوره سوم، شماره ۲، ۲۰۷-۲۲۲.
۱۶. نجم، السيد (۱۹۹۵)، أدب الحرب « الحرب: الفكرة- التجربة- الإبداع»، القاهرة: هيئة الكتاب المصرية.